سه مرثیه

سراینده :
بهداد

۱

" گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش
می گویم و بعد از من گویند به دوران ها "

«شمع آفتاب.....»[۲]

" پنجاه و سه نفر " [۳]

گیراند [٤]

ما

را

از

رزم

آنگاه

که

طلوع

مي كرد

صبح

و

شقايق

مي رويد

بر

گل

خورشيد.

" چشمهايش " [٥]

ماه

را

ريخت

در

تنديس ٦

آزادي

از
عشق
گفتند
مگويید
سخن

تو
سخن
گفتي
و
آشفتي

جشن
تازيانه
را

" در
ركاب
ملازمان
سلطان
به

شُكر
پادشاهي
ز
نظر
نراندي

گدا
را".

توگفتي
خواهم گفت
و
خواهند گفت

از
آميزش
آتشين
انسان ها
به
دوران ها.

با " آشتي "
با " صلح مقدس يزداني "
در آميختي

در
سايه
گل ياس
و
در

آيينة
بردگان
فروزاندي

ناز
زيبارويان
را

و
مصوّر ساختي
عطش
گرم
برادري

را.

تو
با"مورد "
"قران "
و
جام شراب زُمّاني ٩

وداع
گفتي
دنياي
بردگان
را

و
بال
گستردي
بر
فردوس

شرابين ،
پيروزه گون
پروردگار .

تو
از
دام
فريفتاران ١٠
رستي

آنها
که
مي گويند
پرچمدار
توده اند
و

به خورشيد
وفا دارند .

آنهايي
كه
مشعل هايشان
را

"دزدان دريايي " ١١

مـــي-
افروختند ،

و مي افروزند .

و
نوشيدي
روي
ماه
" ايرج " ١٢
را

در شب
تنهايي

شبي
كه
فريفتاران
مي
آفريدند

و
روي
ظلماني

خود
را

با نقاب هاي
سرخ
و
علامت

داس
و
چکش

آذين
مي بستند .
تو ،
پرتو
بخشيدي
پيکر
سيمين
آتشين

" ايرج "
را،
در
رؤياي
بيداري . ۱۲

تو!

بادام
شکّر انگيز
عشق
را
با
زمرّد

جنگل هاي
خرم
در
آغوش فشاندي.

تو
با
" چشمهايش "
بر
انبوه ظفرمندان
كهكشاني ،
درفش

كاويان
را

شعله ور
برافراشتي

تو
افروختي

قلب
فسردة
محبوبم
را
هم آغوشم
را

تو
افروختي
اندام
ظفرفامش
را

اي
معشوقة
لطيف
بهشت

ذات باري

باز گرد!
در
رجعت
سُهاي ١٣
رخشان

آنگاه
كه
تازيانه
مي نوازي

بر
گردة
بردگي .

اي
شهاب
ثاقب ١٤
مددي
كن!

به
ارمغان آور
بازگشت
خورشيد

را!

به مغاك ١٥

ظلمت افروز
رقيب

ديو سيرت . ١٦

برافروز
سُهاي
پژمردة
رخشندة
مرا

باشد
كه
خورشيد
كهكشان
طوفاني

شود ،
شب من .

به "

آتش
كشيدي
دلق

ازرق
فام ١٧
را
و

بر باد
قلاّشي ١٧
دادي

شرك
تقوي

نام
را" ١٨

به "
خال
هندويش
بخشيدي "

"لندن "
و
"واشنگتن "
را ١٩

ديو
خون آشام
اعصار

تاريك
بربريت
را

آنگاه
كه
مي خواستند
ستايش

كني
مناره هاي
سرهاي
انساني

و
انبوه
چشم خانه ها را
در

قرابه هاي
آتشين
بلور آجين ،

و
نقش افشان
ديو بيداد .

و
ستايش كني
معشوقان

پريشان
زلف
زرافشان
تاج

آنها

را .

مهوشان
آغوش
پلشتي هاشان ۲۰
را

"متروپل "
به
زير
آورد

اخگرين
درفش
ارغواني
آزادي
را

که
در پيشانيش
مي درخشيد

ستاره هاي
سرخ
گندمين
زمينه

داس و چکش زرين
بر
خوان

سرخ
فردوس
آذين .

و
آنها
فروکشيدند
داس
و
چکش

را
همچون
مشعلي
براي

فردا ٢٢

آنگاه
که
" جنگ
ستارگان "
را

مي افروخت ؛

"کارتل " ، ٢٣

و
با
"ليزر "

ديوانه وش
فرو مي سوخت
چشمان

کبودين ،
زمردين ،
زبر جدين

تو آن ها
را
درنيافتي ٢٥

اما
بر آنها
لبخند زدي

بدين
گونه

تو
نوشاندي
ساقي وش

مستان
جام
عدالت
را

در
سماع
و
رقص شورانگيز

" مُلك
درويشان.

كه ،
گرفتي
آنرا
با
آه سرد
و

چشم تر ." ٢٦

آنها
كه
چرخ زنان
تا
خلوتگه
خورشيد
مي تازند
٢٧

" قلاش "،

آشفته موي ،
لا ابالي ،

و
از
خون
مي شويند
دفتر

دانايي

را ، " ٢٨

مي گويند
ترا
اي عاشق

دوران ها :
" گر
برود
به
هر

قدم
در
ره
ديدنت

ســـري

من
نه حريف
رفتنم

از
در
تو
به ديگري " ۲۹

مي گويند :
مگوييد !
از
عشق
سخن !

به ُدم !
آتش بار
جادووش
در

صور ۳۰

رستاخيز :
اينك
بشنو
از من :

" ز
روي
دل
دشمنان
چه
دريابد ؟

چراغ
مرده –
کجا
شمع
آفتاب
کجا ؟

تهران – بامداد دوم اسفند ۱۳۷۵

حـــواشـــــــي

۱) این بیت گرانقدر از «**سعدي کبیر** » را « **بزرگ علوي** » در پیشاني چاپ قدیم رُمان « **چشمهایش** » آورده بود . چاپ زیراکسي این کتاب در سال ۱۳۵۲ بطور نیمه مخفي به دست دانشجویان و روشنفکران رسید . بعدها گفته شد که چاپ این کتاب همراه چند کتاب دیگر در حقیقت به دست خود **ساواك محمد رضا شاهي** فرجام یافته است . ما جوانان تصـــــور مي کردیم که چاپ این کتب به وسیلة انقلابیون و میهن پرستان سرانجام یافته . اگر عمري و زندگي باشد بیشتر در این باره به صحبت خواهم نشست ،

اي بسا آرزو که در خاك شد ....

۲) اشاره به شعر **حافظ :**

ز روي دوست دل دشمنان چه در یابد
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجـــــا ؟

۳)« پنجاه و سه نفر »

گروهي که به علت تمایلات **مارکسیستي** در زمان **رضا شاه پهلوي** به زندان افتادند . رهبربرجستة این گره « **دکتر تقي اراني** » بود که شخصیتي عالم ، جامع الاطراف و توانا داشت . اراني به قولي در زندان کشته شد . بنا بر گفتة دیگر به بیماري در گذشت . **ایرج اسکنـدري** نزدیك ترین یار **اراني** پس از شهریور ۱۳۲۰ (**سقوط رضا شاه)**و متعاقب آن آزادي از زندان ، یك حزب مترقي به همگامي دوستانش تأسیس کرد . **ایرج اسکندري** نام این حزب را «**حزب توده ایران** » گذارد . «**بزرگ علوي** »در کنار « **ایرج اسکندري** » **و** « **تقي اراني** » قبل از زندان نشریه گروه را به نام «**دنیا** » منتشر مي کردند . **کامبخش** حدود سي نفر از افراد گروه پنجاه و سه نفر را به طور بسیار مشروح و مفصل و دقیق به پلیس معرفي کرد به طوري که **اراني** در دادگاه گفت : **کامبخش** یك کتاب مشروح و مفصل در بارة پنجاه و سه نفر براي پلیس نوشته است . **کامبخش** کساني در نیر معرف نکرد تا چنین وانمود کند که همة اسرار را نگفته است و بدین ترتیب باردیگر رهبري کمونیستي را در**ایران** دردست گیرد . **کامبخش** تبهکار در زندان شایع و وانمود کرد که اراني این سي نفر را لو داده است ولي پس از پرونده خواني افراد گروه متوجه شدند که خائن جنایتکار اصلي **کامبخش** است البته کساني راکه **کامبخش** به پلیس معرفي نکرد مسلماً به امپریالیسم معرفي کرده بود . تا اگر آنها در موضع خطرناکي قرار گرفتند آنها را مهار کند دور کند یا نابود کند . **شورشیان ، طبري و خامه اي** از گروه ۵۳ نفر نیز نقش مهمي در

متلاشي شدن گروه **پنجاه و سه نفر**ايفا كردند . اين داستان و سناريو بعداً تكرار شد . درسال ٣٣ تمام تشكيلات عظيم **حزب توده از سازمان نظامي تا**چاپخانه هاي مخفي و انبارهاي اسلحه ناگهان بسرعت مانند برف در آفتاب تموز متلاشي و منهدم شد . در انقلاب ١٣٥٧ نيز اين سناريو باردیگر تكرار شد . بايد به قول **رودكي** گفت :

هركه نامخت از گذشت روزگار
نيز ناموزد ز هيچ آموزگـــــــار

٤) گيراندن : شعله ور ساختن ،روشن كردن
٥) « **چشمهايش** » نام معروف ترين داستان **بزرگ علوي** ، از انقلاب ، ترقي و آزادي سخن مي گويد .
٦) تنديس : مجسّمه ، اين واژه در آثار **احمد كسروي** بسيار راه يافته است .
٧) تضمين اين بيت **حافظ :**

به ملازمان سلطان كه رساند اين دعا را
كه به شكر پادشاهي زنظرمران گدا را

٨) مورد : درختچه اي خوشبو كه در پائيز و زمستان هم سبز مي ماند. مانند سرووكاج در نزد **ايرانيان** قديم مقدس بوده است . (تُتم بوده است).
٩) **رُمّان :** انار
اشاره اي بدين بيت **حافظ**

همّت عالي طلب جام مرصّع گو مباش
رند را آب عنب ياقوت رمّاني بـــــــود

١٠) فريفتاران :مراد از «**فريفتاران** » باند جنايتكار **كامبخش** عامل نفوذي **امپرياليسم غرب**در جنبش انقلابي ايران است كه همواره شكست هاي **بزرگ و مخوف** بر جنبش رهايي بخش كشور ما وارد ساخته اند .
١١) دزدان دريايي : مقصود استعمار و امپرياليسم **انگليس و آمريكاست .**
١٢) مقصود و مراد از « ايرج » ،**ايرج اسكندري مؤسس** حزب توده است . اين حزب بعداً به باندها و دار ود سته ها و فراكسيون هاي متعدد كه به خون يكديگر تشنه بودند تقسيم شد . ازجمله فراكسيون هاي نيرومندي نخست از « **اينتليجنس سرويس** »(شاخص ترين فرد آن**عبدالصمد كامبخش) و « سيا »** در آن تشكيل گرديد و سازمان يافت اين دارو دسته هابعداً در عمل رهبري مطلق حزب توده را در دست گرفتند.
ايرج اسكندري برجسته ترين ماركسيست ايراني بود و پيش از هر ايراني ديگر از ماركسيسم لنينيسم تعاليم و آراء ماركس – انگلس – لنين – استالين آشنايي و اطلاع داشت .وي تحولات جديد كمونيسم را مانند انقلاب **كوبا** و قهرمانان آن مانند **چه گوارا و فيدل كاسترو**را هضم كرده به اقتفاي آن ها مي رفت .
طبق اعلامية مشتركي كه در زمستان ١٣٥٤ وي به اتفاق « **فيدل كاسترو»** در كوبا منتشر ساخت وي و « **فيدل كاسترو** » داراي وحدت

نظر « **مطلق** » **در کلية** مسايل ملي و بين المللي بودند . **دولت شاهنشاهي ايران** (حکومت استبدادي **محمد رضا شاه پهلوي**) متعاقب اين اعلاميه کلية روابط خود را با **جمهوري انقلابي کوبا**قطع کرد .
ايرج اسکندري لنينيست – استالينيست وفادارو مؤمني بود و مي کوشيد همواره اصول کمونيسم ماركسيستي را بر اوضاع و احوال مشخص و لحظة ايرا ن و جهان منطبق کند .
وي ميان کمونيستهاي جهان ، به عنوان « **شاهزادة سرخ** » شهره بود .
ايرج اسکندري اعمال او توريته نمي کرد و در برابر جاسوسان و انحراف جويان روش " **لنيني – استالينی** " و قاطعانه نداشت . اين مهم ترين علتي بود که کلية سازمان هاو احزابي که وي پديد مي آورد چند ي بعد توسط **انتليجنس سرويس ، فراماسونري و سيا**تسخيرمي شد وبه افزار دست آنها تبديل مي گرديد.
به نظر اينجانب **ايرج اسکندري** نه تنها مؤسس **حزب توده** بود ، بلکه بنياد گذار اولية سازمانهاي پارتيزاني **چريکهاي فدائي خلق و مجاهدين خلق ايران** نيز بود . رهبري اين سازمانها همانند خود **حزب توده** بعداً از دست او خارج شد و نيز جالب است بدانيم که **امير عباس هويدا**در سالهاي دهه سي قرن چهاردهم هجري در حوزه هاي کمونيستي **اسکندري** در پاريس شرکت مي کرد وي کمونيستي پيگير بود و درزمان دانشجويي در **بيــروت** (دوران **رضا شاه**)از فعّالين کمونيست ها بود . لذا به حدس قوي قوي تا دم مرگ اين عقايد و ارتباط خود را با **ايرج اسکندري** حفظ کرده بود . و نيز باز جاذب و جالب است بدانيم **فرح پهلوي** همسر شاه پيشين ايران نيز در سالهاي دانشجويي در **پاريس** در حوزه هاي کمونيستي **ايرج اسکندري** شرکت مي ورزيد و به احتمال قوي در زماني که درايران " **ملکه** " بود نيز اين عقايد و ارتباط با **ايرج اسکندري** را نگاهباني کرده بود . به قول **حافظ مقدس** بايد گفت :

گفت آن يار کزو گشت سردار **بــلند**
جرمش اين بود که اسرار "هويدا" مي کرد

يا جاي ديگر حضرت خواجة قدسي صفات مي فرمايد:

تحصيل عشق و رندي آســان نمــود اوّل
جانم بسوخت آخر در کسب اين فضــايل
حلّاج بر سردار اين نکته خوش ســر آيــد
از شافعي مپرسند امثال اين مســايــل
دل داده ام به ياري شوخي کشي نگاري
مرضيه االسجايـا محمـــوده الخصايـــل

در پايان عرايض ، اين كميته متذكر خاطر خواننده گرامي مي گردد كه ممكن است **فردوست** قائم مقام ساواك **محمد رضا شاهي** كه به اتفاق **اسدالله علم** به واسطگي **شاهپور ريپورتر (جي)** در زمان سلطنت **محمد رضا شاه** عملاً ايران را از سوي **انگلستان** اداره مي كردند و البته به علت نفوذ عظيم خاندان **پهلوي** در ارتش امكان اسقاط **محمد رضاشاه** براي ايشان آسان نبود نيز ، در سالهاي ۱۳۳۰ كه در **پاريس** درس حقوق مي خوانده است با **ايرج اسكندري** رابطه و پيوند گرفته است . موافق فرمودة ترجمان الاسرار لسان الغيب **حافظ** كبير بايد مجدداً گفت :

« **تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي**
گوش نامحرم نباشد جام پيغام سروش »

تنها كودتايي در زمان **محمد رضا شاه** عليه او و خاندانش مي توانست به صورت عمل پيوندد و موفق شود كه به دستور **امپرياليسم انگلستان** و از طريق **ارتش و ساواك** باشد .

در سال ۱۳۳۲ **استعمار انگلستان** با نفوذ عظيمي كه در ارتش داشت مي توانست با يك كودتاي ساده و بسيار آسان **دكتر محمد مصدق** را سرنگون كند امّا او شكل قيام را به كمك**آمريكا** ترجيح داد .

چنانكه **ناصر خسروعلوي** عليه الرحمه قدس سرّه الشريف و العزيـــــز مي فرمايد:

نُسخت **مگرش تمام ناید اگر من**
محبره سازم يكي چو چاه زبـــاله
(محبره : دوات دان ، شيشة جوهر)

۱۳و۱٤و۱٦) **«نُسها »** مقصود ستارة كم سويي است بدين نام اشاره بدين بيت **حافظ :**

« زرقيب ديو سيرت به خداي خود پناهم
مگر آن شهاب ثاقب مددي كند«نُسها » را .

مراد از **سها** چشم ضعيف پير شدة شاعر است ، مقصود از **شهاب ثاقب** معشوق **حافظ** است . اين تلميحي است به اسطوره هاي **اسلامي** كه مطابق آن خداوند بزرگ با تازيانة شهاب ها ديوان را مي راند .

۱۵) مغاك : غار ، مغاره

۱۷و ۱۸) ازرق فام : كبودين ، تضمين اين شعر سعدي :

برخيز تا يكسو نهيم اين دلق ازرق فـــام را
بر باد قلّاشي دهيم اين شرك تقوي نام را

۱۹) اشاره بدين بيت **حافظ :**

اگر آن ترك شيرازي بدست آرد دل مـــــا را

به خال هندويش بخشم سمرقند و بخارا را

۲۰) پلشتي ، ناپاکي

۲۱) **متروپل : انحصاري امپرياليستي .** کمپاني ها و شرکت هاي عظيم انحصاري امپرياليسم

۲۲) موقتاً « داس و چکش » را بردند تا در آينده آن را با شکوه عظيم تر بازگردانند .

۲۳) **کارتل :**نوعي انحصار **امپرياليستي**

۲٤) اشاره به سلاحهاي ليزري ماوراء مدرن که از نزديك و حتـــــي دور مي تواند انسان را کور کند . يکي از پيشرفت هاي مخوف علم و تکنولوژي .

۲۵) اشاره به اين مطلب است که **بزرگ علوي** نيز مانند همگان عقب نشيني موقتي **کمونيسم جهاني** را با آن قواي قهّار و جبّار ، فروپاشي **بلوك شرق و شوروي** را ناشي از اشتباهات و شکست کمونيســـم مي دانست و نه **عقب نشيني تاکتيکي عظيم** براي **هجوم ماوراء عظيم آينده** ، نگارنده به خاطر خواننده گرامي را به تا کتيك قديمي **لنينيست ها – استالينيست ها (عقب نشيني،ترصّد و تعرّض)**متذکر مي شود . مانند انحلال و انهدام **انترناسيونال** اول (اجتماع و **حزب الاحزاب** جمعيت هاي **سوسيال دمکراسي** به رهبري **ماركس**) که **ماركس** در بين سالهاي ۱۸۷۲-۱۸۷٦ تدريجاً به علت خطر رسوخ **آنارشيست ها** و مخالفين سوسياليست **ماركس** و خطر تسلط آنها بر **انترناسيونال** آن را منحل کرد . بدين صورت که اول در ۱۸۷۲ مرکز **انترناسيونال را از** اروپا به **آمريکا** منتقل ساخت و عملاً ارتباط **انترناسيونال** را با بيشتر سازمانهاي **سوسيال دمکراسي در اروپا** قطع کرد و سرا نجام در ۱۸۷٦ آن را به طور مطلق منحل ساخت . (تا ۱۹۱۸ که **لنين** اسم کمونيست را به جاي حزب **سوسيال دمکرات کارگري روسيه** برگزيد از دهه پنجاه قرن نوزدهم به بعد کلية **احزاب ماركسيستي** نام **سوسيال دمکرات** داشتند) هفده سال بعد از ۱۸۷۲ د ۱۸۸۹ ، ٦ سال پس از مرگ **ماركس ، انگلس** مجدداً **انترناسيونال** را با نيروي بسيار عظيم احياء کرد .
عقب نشيني **لنين** در برابر **آلمان ، لنين** با **آلمان** صلح کرد و بخش ماوراء عظيمي ازا مپراطوري **روسيه** را به **آلمان و ترکيه (متحد آلمان)** واگذار کرد .
طرد سياست **« کمونيسم جنگي »** و اتخاذ **"سياست جديد اقتصادي" "نپ " .**

Nep : New Economic Policy
(١٩٢١-١٩٢٩) توسط **لنين و استالين** نوعي بازگشت به بسياري از جوانب اقتصاد سرمايه داري .
عقب نشيني **استالين** در برابر فاشيسم **آلمان** كه با مهارت بسيار و ماوراء استادانه **فاشيسم آلمان** را به اعماق **روسيه** كشاند (به طوري كه همگان كار **كمونيسم و شوروي** را پايان يافته مي دانستند) و سپس آن را منهدم و منعدم و نابود ساخت **(استالين** وانمود مي كرد كه **غافلگير** شده است .
از اين جريان تنها شخص استالين با اطلاع بود و هيچكس ديگر كوچكترين آگاهي در اين مورد نداشت) انحلال **انترناسيونال كمـونيستـــــــــي (كمينترن** در ١٩٤٣) توسط **استالين** ، پايان دادن به **"مانور "** بازگذاشتن نيروهاي **شوروي** در ايران و حمايت از قيام مسلحانه كمونيستي در **آذربايجان** ايران (بايد دانست كه مقصود **استالين** از نگاهداشتن نيروهايش در ايران نه كسب امتياز نفت شمال بود و نه تأسيس حكومت كمونيستي در سراسر **ايران** نه ايجاد حكومت كمونيستي در **آذربايجان و كردستان** و نه الحاق **آذربايجان ايران** به **شوروي** ، مطلقاً ! اين مانور **استالين** براي گرفتن امتياز بود درچين . گرفتن تعهّد قطعي و جازم از **غرب** براي عدم دخالت مستقيم در اوضاع **چين** انقلابي . او شرايط لازم را در ايران و آذربايجان براي انقلاب غير كافي مي د انست و آن را منوط مي ساخت به اوضاع داخله ايران نه مداخلة مسلحانة شوروي از خارج براي مدد به كمونيست ها در ايران . نامه اي از **استالين** به **پيشه وري** كه اخيراً انتشار يافته است صحت تز اينجانب را مطلقاً صحيح و دقيق مسلم و مبرهن مي سازد .
كنگره بيست حزب **كمونيست شوروي و طرد كيش شخصيت استالين در ظاهر** (كه كاري **بسيار دشوار** بود . و با طرح اين مسآله كه استالين نه تنها بزرگترين نابغة تاريخ آنچنان كه **كيش پرستش شخصيت استالين** مطرح مي ساخت نبوده بلكه بزرگترين ديوانه و بزرگترين جنايتكار تاريخ و جاسوس سازمان پليس **ترازي** بوده است حلٌ و فصل شد .
زدودن كيش شخصيت **استالين** در شوروي و سراسر جهان بجز **چين و آلباني** تحت رهبري **مائوزودون** و به كمك **پاسپلوف** " فلگليسن " رئيس **انستيتوي ماركس – انگلس – لنين – استالين** در **شوروي و گاگانوويچ** رئيس بخش ضد جاسوسي حزب كمونيست شوروي سرانجام يافت . گزارش معروف به گزارش **خروشچف** كه در مورد **جنايات استالين ، خروشچف به كنگره بيستم حزب كمونيست شوروي** ارائه كرد نه تنها بوسيله او تهيه نشده بود بلكه خروشچف مدت ١١ شبانه روز به شكلي وحشتناك و خشمگين به گونه اي كه به هوا و زمين مي رفت عليه آن جنگيد و سرانجام بالاخره قانع شد تا آن رابخواند . اين گزارش توسط **پاسپلوف لنينيست – استالينيست بزرگ و گمنام روس** سردبير روزنامة **پراودا** در دوران جنگ **رئيس انستيتوي ماركس – انگلس –**

لنين – استالين (در حقيقت مسئول تئوريك جهان كمونيستي كه در واقع مهم ترين مقام بعد از استالين در روسيه بود) و عضو **شوراي سياسي كميته مركزي حزب كمونيست شوروي** در زمان استالين تهيه و تدارك شد . (جالب اين است كه در كلية دائره المعارف هايي كه اينجانب در دسترس داشت نام " **پاسيلوف** " نيامده است !)
بدين ترتيب مأموريت رسمي و ظاهري **طرد كيش پرستش شخصيت استالين** كه مأموريتي ماوراء دشوار بود از سوي **نابغة بزرگ كمونيسم بين الملل مائوزدون** جانشين **بلامنازع واقعي و پنهاني** استالين ازاروپاي خاوري تا شوروي و چين بين سالهاي ۱۹۵۳-۱۹۷۷ به **خروشچف**واگذار گرديد . البته با مدد **"پاسپلوف " و گاگانوويچ .**
شايان توجه است كه به نظر اينجانب خروشچف يك **پراتسين** (مرد عمل نه تفكر و تئوري) **ساده** و معمولي و تا مرگ **استالين پرستي آتشين** بود.
تاكتيك منازعه و مرافعه و اختلافات شديد **شوروي و چين سرخ (مواضعه)** كه از ۱۹٦۱ آغاز شد و توسط **مائوزدون پيشواي كمونيسم بين الملل** اعم **از شوروي و چين و اروپاي شرقي** و غيره سازمان داده شد . (تعداد **انگشت شماري** از اين راز مطلع بودند) اين يكي ديگر از نمونه هاي عقب نشيني هاي شگرف و **ماوراء مخوف كمونيسم بين الملل** است .
بازگشت به برخي از اصول مهّم اقتصادي سرمايه داري در چين در سالهاي اخير نمونة ديگري از عقب نشيني هاي شگفت جنبش جهاني قهار و جبّار كمونيستي است .
كمونيسم بين الملل با هر عقب نشيني طرفداران خود را ناامید ، سرخورده ، گاه عصباني و وحشت زده و بيمار ساخته است . گاه به خودكشي وادار نموده است و غيره و غيره .
اين است نمونه اي ازا عمال **كمونيستها**كه فرد را فداي نوع مي سازند و دشمنان خود را به سرخوشي و رقص و پايكوبي وا مي دارند و به آنها القا مي كنند كه ديگر آنها **آقا و ارباب جهان** هستند اما تجربة تاريخي نشان مي دهد كه با هرعقب نشيني كمونيسم بين الملل با نيروي **عظيم تر**سر برافراشته است . بدين روست كه مي توان باور داشت كه كمونيسم بين الملل پس از عقب نشيني هاي فعلي (**انحلال بلوك شرق و شوروي** و شايد روسيه در آينده و اصلاحات اقتصادي در چين و شايد سياسي در آينده – دمكراسي به شكل غرب ي- در سالهاي آتي با پيروزي هاي ماوراء عظيم و فتوحات بسيار عظيم تر تمامي نوع بشر را **مبهوت و گيج و شگفت زده** خواهد ساخت .
اين شكل **تاكتيك عقب نشيني و ترصّد و تعرّض**در تاريخ **روسيه** سابقه داشته است چنانكه **كوتوزوف** سردار **نابغة روس** ، **ناپلئون** فاتح **تمامي اروپا** را با ششصد هزار نيروي جنگي به اعماق **روسيه** كشاند و حتي

مسكورا به دست اوسپرد اما چندماه بعد **ناپلئون** با چند هزار سربـــاز ژنده پوش به فرانسه بازگشت .
اين گونه برخورد سياسي كمونيست هاي **قهار و جبار** ناشي از روح **ماكياوليستي** كمونيسم ماركسيستي است (**ماركس ، انگلس ، لنين و استالين) . ماركس و انگلس** عمدة عقايد خود رااز گردآوري و تلفيق نقادانه افكار **افلاطون ، مور ، هگل ، فوئر باخ ، ريكاردو و مورگان** و غيره فرمول بندي كردند اما بزرگترين تئوري پردازي ماركس كه دستگاه تئوريك وي را از كمونيسم و سوسياليسم بيش از خود متمايز مي سازد تلفيق شديد كمونيسم و سوسياليسم تخليي با **ماوراء ماكياوليسم** است .
با اتكاء براين سياست **ماوراء ماكياولي ، جبّارانه و قهارانه و قتالانه بود كه استالين توانست روسيه يك كشور نيمه كشاورزي نيمه صنعتي نيمه فئودالي و نيمه سرمايه داري** حتي در اعماق**آسيا ماقبل فئودالي را (عقب مانده ترين** كشور سرمايه داري جهان) كه از اقيانوس اطلس تا اقيانوس كبير گسترده بود و بيش از **صد ملت** و قوم در آن مي زيستند و سه جنگ **ماوراء ويرانگر** را (جنگ جهانگير اول ، جنگ داخلي و مداخلة مسلحانة نظامي ١٤ كشور **امپرياليستي در روسيه بلشويكي** ، جنگ جهاني دوم) را آزموده بود و تقريباً به يك كشور **منهدم و لم يزرع** تبديل شده بود در مدت كوتاهي به يكي از دو قدرت اصلي اقتصادي – سياسي ونظامي جهان تبديل كند. براي نمونه كافي است كه اشاره ورزيم در ١٩٨٥ قبل از انحلال **شوروي ، اتحاد جماهير شوروي سوسياليستي ٢٠%** از توليد ناخالص ملي سراسر جهان را ارائـــه مي داد.
آري بدين گونه بود كه **استالين** ٤٠-٣٠ درصد جهان را به تيول و مستملكات كمونيسم بين الملل در آورد . جالب است بدانيم كه ماركس مي گفت : «**ماكياول** اولين كسي است كه علم را وارد سياست كرده است .»
هرگونه رد ماوراء ماكياوليسم **درازمدت** (يعني ماكياوليسي كه دريك دوران تاريخي مثبت باشد . نه اينكه براي **لحظه كوتاهي** مثبت باشد و بعد به شدت به زيان آن هدف نتيجه بخش شود) از بزرگترين انحراف جويي هااز كمونيسم ماركسيستي است و آن چيز ي است كه كمونيسم ماركسيستي است و آن چيز است كه كونيست ها بدان ماوراء ريويزيونيسم و ماوراء اپورتونيسم نام داده اند . از نظر تئوري واقعـــي ماركسيستـــــي (**ماركس ، انگلس ، لنين و استالين**) وقتي **هدف مقدس** باشد به هر وسيله اي هرچند **ماوراء** زشت ماوراء نفرت انگيز و **ماوراء** بي شرمانه و **ماوراء** بي رحمانه باشد بايد دست يازيد .
تكرار مي كنيم اگر در**درازمدت** مؤثر باشد و به اوج گيري كمونيس ماركسيستي در سراسر جهان بيانجامد) طبق آراء كمونيسم ماركسيستي در سراسر جهان بيانجامد) طبق آراء كمونيسم

ماركسيستي همه چيز تابع **سعادت و نيك روزي نوع انسان** است در درازمدت ، فرد فداي نوع ! آري به قول **ناصر خسرو** :

" حكيمان را چه مي گويند چرخ پيرو دوران ها .... " .

ببنيد ماركسيست هاي واقعي و **شخص ماركس** با وجود آنكه هرگونه هواداري از ماكياوليسم به معناي بدترين خيانت ها و جنايت ها و اوج فسق و فجور تلقي مي شد و مي شود چه مي گويند :
دركتابي كه در سال ۱۳۵۳ از طرف انتشارات **پيام** در تهران از دانشمند تئوريسين **شوروي و " سكولوف "** به ترجمة **" مجيد كلكته چي "** تحت عنوان **" مقدمه اي بر سير فلسفه در عصر نوزايي و روشنگري"** نشر يافته است در صفحة ٢٤ و ٢٥ مي خوانيم :
نهضت انسان گرايي در اوج اعتلاي خود تمام زمينه هاي دانش و فلسفه ، از جمله فلسفة اجتماعي را فرا گرفته بود . از آنجايي كه نهضت انسان گرايي منعكس كنندة خواسته هاي طبقات و اقشارمختلفي بود ، دراين قلمرو عقايد و تعاليم گوناگوني پيدا يي يافت .
يكي از مهمترين عقايد اين قلمروي فلسفي ، توسط **نيكولو ماكياولـــي** (١٤٦٩- ١٥٦٧) ، رجل و متفكر سياسي **فلورانس** ، معاصر **اراسموس روتردامي** ، عنوان گرديد . دو رسالة سياسي – اجتماعي او به نامهاي **"شهريار "** و **"حكم در بارة ده فصل كتاب اول تيتاليويا "**از مهمترين آثار اوست .
ماكياولي انديشه سازروشن بين و ژرف نگر بورژوازي نوخاستة ايتالياي آن زمان بود . در آن زمان كه ايتاليا قطعه قطعه بود ، ماكياولي طرح يك حكومت واحد و مقتدر مركزي را تشريح مي كرد ، كه وحدت **ايتاليا** مي بايستي تحت لواي آن تحقق يابد . در اين حكومت ، لازم بود قانون با اقتدار تمام خودسري هاي فئودال ها و نيمه فئودال ها را مهار كند . ماكياولي به حكومت آباي كليسا معتقد نبود .
بنيانگذار فلسفة علمي (مقصود **ماركس** است) ، **ماكياولي** را نخستين متفكر سياسي عصر مي خواند كه : قدرت را به مثابه اساس قانـــــون مي شناسد، و سياست را " آزاد از اخلاق " بررسي مي كند (تأكيد در روي كلمات در تمام رسالة سه مرثيه از **بهداد** است) ماكياولي يكي از سازندگان جهان بيني حقوقي است كه مواد قانون را از دستورهاي مذهبي جدا مي كند . آيين سياسي ماكياولي ، براساس جهان بيني فرد گرايانه در ارتباط با يك جامعة مفروض ، استوار است مؤلف **"شهريار "** عقيده دارد كه **خود خواهي و بهرة مادّي مهم ترين** انگيزه افعال انسان است و نفع خصوصي براي او حتي از پيوندهاي خانوادگي مهم تر است ، و امثال اينها.
بنا بر اساس فلسفة سياسي كه وي تبليغ مي كند . بايستي قدرت جانشين ضرورت ، و حكومت غير كليسائي ، جانشين قدرت كليسائي شود.

تعاليم فلسفي **توماس مور** انديشمند و سياستمدار مشهور **انگليس** دوست **اراسموس روتر دامي** و مؤ لف **اتوپيا** **(** سرزمين موعود) به نحلة فلسفي انسان گرايي پيش از پيش غنا مي بخشيد .
همانطوري كه بنيانگذار فلسفة علمي (مقصود و مطلوب **كارل ماركس** است) در جلد يكم كتاب **"سرمايه "** تأكيد مي كند . در كتاب **«اوتوپيا»** بي رحمي و نامردمي كاپيتاليسم نوپا براي نخستين بار به روشني به بيان آمده است ....
برخلاف ماكياولي كه مالكيت خصوصي را اصل اوّل زندگي اجتماعـــــي مي داند ، **توماس مور** (كمونيست غير ماركسيست **انگليسي ، بهداد.)** منشاء تمام بديها و تباهي ها را در آن مي جويد ».
مطالب ، مباحث و استدلالاتي كه در اين وريقات و صحايف از قلم اين سطور جاري شده است مي تواند از نظرخواننده پذيرفته يا ردّ شود وي تنها رئوس مسائل را كه مي توانست در اين صحايف بگنجد متذكر گرديد وي اميدوار است زماني فراز آيد كه وي بتواند با فحص و بحث و استدلال دقيق و مستند به مستندات پرپهنه تر نظريات خود را به عرضه خواندن عام قرار دهد.مؤكد مي كنم فعلاً خوانندگان مي توانند اظهارات و ايضاحات شاعر و نويسنده را در گوش جان گيرد يا از آن روي برتابند . بايد علم ، تاريخ ، تجربه و مرور زمان و دهور صحت و سقم آن را به ثبوت و تحقق برسانند .
۲٦) اشاره به اين بيت از **"ميرزاي جلوه "**حكيم و فيلسوف قرن نوزده ايران:

مُلك درويشي نپنداري كه بي لشكر گرفتم
اين ولايت من به آه سرد و چشم تر گرفتــم

۲۷) اشاره به دين شعر **حافظ** :

كمتر از ذرّه نه اي پست مشو مهر به ورز
تا به خلوتگه خورشيد رسي چرخ زنـــان

۲۸) تضمين از **سعدي:**
« گر برود به هر قدم در ره ديدنت سري
من نه حريف رفتنم از در توبه ديگــري »

۳۰) شيپور ، نوعي آلت موسيقي كه در آن بدمند و گويند **اسرافيل** شريف (يكي از فرشتگان خداوند جلّ جلاله) در روز قيامت چنين كند .

سه مرثيـــــــه

سراينده :

بهداد
۲

در رثاي دکتر علي اکبر

" لاابالي چـــه کند دفتر دانايي را

طاقت وعظ نباشد سر سودايي را "

بهداد

جقّه اي بر تارُك آكادميسين ...

تو
نژاد
را
مـــي
پرستيدي

و
خانواده ات
را
ولي
شعله ورشدي

از
شعلة
جهان افروز
سوسياليسم .

از
پدرت
جدا
نشدي

تا
مستغرق
اقيانوس
خونين

خلق
شوي .

تو
" طُرفه "
معجوني
بودي

از
فرشته
وز
حيوان [۱]

اما
از
" فرويد "
و
ماركس

آتش گرفتي
و
افتخار
كردي

برتكيه زدن

بر
كرسي
" ماركس "

در
كتابخانة
تاريخ . ۲

افسردي
و
هفت سال
بلكه

هفتاد
سال
اروپاي
شکوهمند

را
در
ترن
تاريخ
پيمودي

و
فروخواندي
معجز
"فرويد "

را
بر
روح
فسون
شدة
خويش ۳

يازده تن
طبّاخ
دايمي
آشپزخانة

تو
بودند
آنگاه
که
مردمان

مي مردند

از
مالاريا
و
گرسنگي

در
پاي
درختهاي
ارغوان
و نارنج
در
" سخت سر " ٤

و
تو
بر
اين
افتخار مي كردي

اگرچه
زماني
خود
را
سوسياليست

مي خواندي .

و

تو
آموختن
دانش
بي كرانه

را
از
روح
مقدّس

خويش
و
من
ترا
دوست

مي داشتم
گرچه
خشمگين
بودم

از
نا پيگيري
پُر
پژواك
تو .

مادرت
كه
بر او

عشق
مي ورزيدي
در
آغوش

تو
مرد.
تو او را درآغوش فشردي .

چون
عقابي
تيزچنگال
بر

توچال
آشيان
مـــــي
بستي

هر
پنجشنبه
و
زماني
که
من

آواز
مي خواند م
و
با
آتش

در خون
مي سرودم :

" به نوش
به شادي شهري كه

كشيش
و
شاه
ندارد."

تو
در
حسرت
پادشاهي

باشنل
شفق
وگوهرهاي
الماس

و ياقوت
و زمرّد

و مرواريد
با
هيجان گام مي زدي .

و
تو
گيله
مرد
را
مي ستودي

آنگاه
که
پادشاه
را
به
فرمان

دزدان دريايي
بر
تخت طاووس

مقرّر مي ساخت . ٥

و
تو
آموختي

بر من
دانش

مُدن ٦
را
”همگرايي“
را
و

اندکي
که
از
دانش
انقلاب

مـــي
دانستي
هرچند
که
از

آن
گريختي
چون
بهشت

اجدادت
را
به تاراج
برد.

و
تو
الهام
شاعر
هستي

در اين
ايام
اندوه بار.

بر
تو
نگريستم
اما

بلبل
بهار
شـيداييم
خاموش

شـد
در آنچه
که
نمي
توانسـتم

به
زبان
آورم.

تو
از
من ،
من
از
تو
بريدم
امّا
باز
به هم
پيوسـتيم

از
تو
گسـسـتم
اي
روز

بُرنايي ام !
الماس
دانش

تو
و
آفرينش
كهكشاني

من
بر
روز
زندگيم

رخشيد.

ارسطـــو
را
بر

تو
خواندم
افلاطون
را

بر من
خواندي.

و
جوانه
زد
خورشيد
زيبايي

برگلنار
مرصع
شب .

چون
تضادها
برخاست

در
آسمان
عدالت

شجر
شهاب
دمید .

تو
اکادمیسین
بودي
و

بر
دیالکتیسین
سُخره
گرفتي

و
عنکبوت
تار افکن
را
بر

طوطي
شکرخاي
طوبا نشین

فراتر
ساختي.

" او
نادیده
را
مي دید

و
ننوشته
را

مي خواند "[٧١١]

امّا
دستان
آتشین
او
را
نفشردي .

زماني
که
به
تو
روي
آوردم
در
شراب
تقدس
تو
گوشة
عزلت
را
چشیدم

و
آنچه
طلسمات عجايب بود

فتح
آن
در
نظر
منوّر

تو
بود [٨]

من
تا
بيت المعمور [٩]
پرواز
مي گرفتم

و تو
از
يزدان
بيگانه

بودي
اما
دانش
تو

ترا
با
او
در آميخت .

در
جادة
ابريشم
بر
شترهاي

زنگوله
طلايي
تا
ميدان
آسماني

تا چين رويايي
به
در يوزة

دانش
رفتي [١٠]
تو
آموختي

بر
من
و
مرا
بندة
خود
كردي . [١١]

من
بر
خود
لرزيدم

چون
مرا
از
خود
راندي

و
من
رهسپر
شدم

تا
مريخ
نبرد آيين

و
برافراشتم
ستارة
سرخ

را
بر
درفش
زرّين

آزادي
و
تو
گسستي

از
عشق
و
تو

در
آتش
کشيدي
داس

و
چکش
را
آنگاه
که

فرو
مـــي
ريخت
خورشيد

از
آتشگاه
صبح
در

تنورة
شب
ظلمت

تو
گفتي
جهان گرايي
مدينة فاضله

بهشت
آسماني
ابدي

با حوريان
آتشين خو

با غلمان
و
جام
شراب
سرخ !

دوراني
ديگر
نخواهد
بود !

چون
ديگر
تضادي
نخواهد

بود !
و
آنگاه
که
بر
تو
گفتم

مغز

بربران سفيد اروپايي
پرشيارتر
از

بردگان
سیاه
دررنجش

افریقایي
نیست

از
خشم
بر
خود
لرزیدي

و
سه لخت
در
کوه
راه
پیمودي
تا
بر خود
پیروز شدي [١٢]

" خشم و شهوت مرد را احول کند
ز استقامت روح را مبدل کنـــد " [١٣]

و
این
آغاز
عشق
من

و
تو
بود

عمارت
کلاه فرنگي ، [١٤]
تنهايي،

و
قاليچه اي
در پشت
در

بر
تو
زيبنده باد
اي انسان

تاج
مرصع
کياني

در بهشت
فرداي
خداوند .

ترا
که
دانش
است

چه حاجت
به
سراي
زرنگار [۱۵]

نياكان تو
تيول بران
" ديوان " [۱۶]

بودند
و تو
اي
دوست

باغ
گل افشان
زندگي

و
دانش
را
به ميراث
گذاردي.

تو
بودي
اخگر
آسمان
تبارت.

نرگس دان
چشمانت
از فروغ

عشق
شعله ور شد
آنکه،
دلش

از
عشق
زنده
شد

هرگز
نمي ميرد

نگاشته
شد
بر
جريدة عالم

دوام
تو . [۱۷]

تو گفتي
شهرها
را
بيانبازيد
اين
به
بهرة
تاريخ است

من با خود گفتم :

" نيمه کارگران را افزون کنيد

کارگران
را
افزون
کنید.

و
داستان
تکامل
را

خواندي
بر شاگردانت

تا
دوري
گزينند
از

باورهاي
کهن

تو
آموختي
که
بشريت

پيروز
است !
" مردم انبازي "

ظفرمند است !

و
از
بوي
ياس سرخ

شکوفان
است
(آنگاه
که

خود
اعتقاد
داشتي).

مرا

و
يارانم
را
از
انرژي
انباشتي .

من
به
تو
گفتم :
تو
آکادميسين
هستي
و
من
مـــي
خواهم

ديالکتيسين
بشوم .

با
دهان
خشك
و
كف
كرده
درمن

نگريستي ....

و
چه
آسان
مردي

آنچنان
كه
شايسته
تو
بود

اي
انسان !

طهران ، بيست و پنجم اسفند ماه ١٣٧٥

" جسم خاك از عشق بر افلاك شد

كوه در رقص آمد و چالاك شـــــد "

خداوندگار روم

حواشـــــــــي

١- اشاره و تضمين اين بيت :

آدمي زاده طرفه معجوني است
از فرشته سرشته وز حيـــــوان

٢- يكي از افتخارات دكتر **علي اكبر** كه در بسياري از كلاس هاي درس خود تكرار مي كرد اين بود كه در صندلي كه ماركس بيست سال بر آن در كتابخانة موزة بريتانيا مي نشست و مطالعه مي كرد نشسته است .

٣- دكتر **اكبر** در كلاس هاي درس مي گفت : كه بارها دچار افسردگي (دپرسيون) شده است . روزي به من گفت دوبار هربار هفت هشت ماه دچار دپرسيون شده و مانند مردگان بوده است كتابهاي فرويد را باخود برداشت و ماهها سراسر اروپا از جمله روسيّه را در نورديده است .

٤- اشاره بدين مطلب است كه يك روز دكتر**علي اكبر** در تفاخر ازوضع مالي خانوادة خود قبل از اين و وضع ظاهراً فلاكت بار فعلي به من گفت كادر ثابت آشپزخانه ما در **رشت** ١١ نفر بودند و من به ياد آوردم كه در همان سالها هزاران از مردمان شمال ايران از مالاريا در گوشه و كنار خيابانها مي مردند .

٥- مقصود از گيله مرد **ميرزا كريم خان رشتي (خان اكبر)** سياستمدار برجسته ايراني است كه به وسيله برادرش **سردار محيي**(از رهبران مشروطه با **رضا خان ميرپنجه(ماكسيم)**آشنا شد و وي را به انگلستان به عنوان شخصيتي كه مي تواند دژ محكمي در مقابل بلشويسم در ايران پديد آورد معرفي كرد اين داستان را روزي در كوه با **اكبر** كه ازاقوام نزديك ميرزكريم خان رشتي (خان اكبر) بود در ميان نهادم . با افتخار گفت : ببين گيله مرد چه مي كند . مقصود از دزدان دريايي استعمار **انگليس** است .

٦- **دانش مُدن** : مقصود سياست مُدن (علم سياست) است كه در فرهنگ كلاسيك اسلامي بخشي از **حكمت علمي** است .

٧- اشاره به دين بيت **حافظ :**
هوادار توأم جانا و مـــي دانـم كـــه مـي دانـــــي
كه هم نا ديده مي بيني و هم ننبشته مي خواني

٨- اشاره بدين بيت از حافظ :
گنج عزلت كه طلسمات عجايب دارد
فتح آن در نظر همت درويشان است

اکبر این شعر را با آب طلا و به خط آقاي **آل ابراهیم** استاد ادبیات فارسي در دانشکدة علوم اقتصادي و سیاسي دانشگاه ملي بر دیوار اتاق خود در دانشکده زده بود .

۹ **بیت المعمور :** مکاني در آسمان که خداوند بزرگ جل جلاله نخست در یك شب **(شب قدر)** تمامي قر آن را نازل فرمود . سپس تدریجاً در ظرف بیست و سه سال قرآن از بیت المعمور بر حضرت مصطفي جناب ختمي مرتبت خواجة کاینات نازل گردید.

۱۰ – اشاره به حدیث شریف : بجویید دانش حتي در چین

۱۱- اشاره به روایت مشهور از حضرت امیر المؤمنین **حیدر کرار** و **خواجة قنبر** و **فاتح خیبر** که فرمود : هرکس چیزي به من بیاموزد مرا بندة خود کرده است .

۱۲- در اولین جلسات درس **" تاریخ تمدن "** که در سال ۱۳۵۱ با **علي اکبر** داشتم سخت بر نظریة نژاد پرستانة او که مدعي بود شیارهاي مغز انسان هاي جهان سوم به قدر شیارهاي مغز کشورهاي صنعتي پیچیده نیست تا ختم به طوري که کلاس درس متشنج شد . بعدها اکبر به من گفت جمعة آن هفته که به کوه رفته بود (مطابق معمول) پانزده دقیقه دربارة آن جلسه با خود اندیشیده بود (خود را تخلیه کرده بود) تا بر ناگواري آن غلبه یابد .

۱۳- تضمین از مثنوي **مولانا جلال الدین رومي** قدس سره الشریف و العزیز .

۱٤ – مقصود از **" عمارت کلاه فرنگي " " عمارت باغ محتشم "** در رشت متعلق به اجداد **"علي اکبر "**است که داراي زیبایي است و اینك در تملك عام است .

۱۵ – اشاره بدین مطلب است که در اواخر وقتي گاهي با **علي اکبر**قدریط از دامنةولنجك بالا مي رفتیم وي از شکوه و جلال سابق خانوادگیش سخن مي گفت و اینکه اکنون که تنها قالیچه اي دارد که هرشب پشت درعمارت خود پهن مي کند در را قفل مي کند و میخوابد من به او مي گفتم تو علم ودانش داري نیاز به ثروت نداري . مي گفت از کجا که نداشته باشم . قول **سعدي** را به کمك مي گرفتم و بـــه او مي گفتم تو نیازي به سراي زرنگار نداري .

۱٦ – در اینجا " دیوان " اشاره و ایهام به د و مطلب است یکي د ستگاه دولتي که به رجال تیول (آب و ملك وده) مي داد و نیز دیوان ؛ جمع دیو.

۱۷ – درج این بیت از حافظ :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریدة عالـــــــم دوام مـــا

سه مرثیه

سراینده:

بهـــــــداد

۳

در رثاي سياوش کسرائي

شاعر شب ....

آرش
کمانگیر
تو
بود
و
تو
از
جنگل رزم

زندگي
ساختي.

سيلي
در
گوش
تو

خواباندند
و
تو
’کرنش
کردي

بارگاه
بيداد
را [١]

وزان
پس
سرودي

" با آنکه در میکـــده را بـــــــاز ببستنـــــد
با آنکه سبـــــــوي مـــي مار بشکستـــند
با آنکه گرفتند ز لب توبه و پیمانه زدستـــم
با محتسب شهر بگـــــویید کـــه هشـــدار !
هشدار که من مست مي هرشبه هستم ! [٢]

همانگونه
که
ترجمان الاسرار [٣]

مي سرود :

« در کنج دماغم مطلب جاي نصیحـــــــت
کاین حجره پراز زمزمة چنگ و ربابست »

مدعٌي وار
بر
مدعي
خواندي:

«مجسمه مرا از پولاد بریز»

و گفت : « ترا از سیب زمیني خواهم ریخت »

و اینك
من
مي سازم
پیکرة ترا

از
پولاد

ياقوت آگين .

و
« پس
از
تو
شاعري ٤

آمد »
شعله خوان
با
تاجي

مرواريد آگين :
« انسان ! »

نيك و بد
با
او
هم
راز
شد.

و
تو
در
جنگل
سرسبز آزادي

« يانکي »
را
گفتي
" گوو –
هُم "

و
با
توشيح
نوشتي :

" مرگ
بر
شاه ! "

آنگاه که زر مي ستاندي
از
شاه
از

يانکي . [٦]

تو
" کمونيست "
بودي
و

" ماکياوليسم "
براي
تو
مقدس
بود [٧]

تو
ماكياوليست
انقلابي

بودي
ولي
تو
ماكياوليسم
را

به
درستي
نمي شناختي

و

هرگز
درست
نشناختي.

تو
ماكياوليسم
درازمدت
و
كوتاه مدت

لحظه اي
و
دوراني
را
نمي شناختي
تو
ماكياوليسم
تنگ نظرانه ،

ماکیاولیسم
ذوجوانب
را
نمي شناختي

امّا
تو
به
درستي
و شاید
بدرستي
مي نوشتي

" یانکي
گوو
هُم "

و
شاید
به درستي
مي نوشتي :

" مرگ
بر
شاه "

و
در
تور
عنکبوتین

فریفتاران ٨
افتادي
و
مداحي

کردي
آنان
را

و

عفريت را
و
پس
آنگاه

سرود
مرگ
بر
شب
را
سرودي
آنگاه

که
رانده
شدي
از

سرزمين ات .

تو
گفتي
ساده
بسرا

و
من
ساده
سرودم

اما
مرا
پسند
نيفتاد

آن
آغازي
شد
تا
ساده

بسرايم
”به
گرمي
آتش

به
طعم
دود “

باز
مي گويم
تو
ساده
بودي

و
از
دانش
انقلاب

بي بهره
پس

به
دام
فریفتاران

افتادي
امروز
در
ستایش
و
فردا
در نکوهش ،

جاه طلب
بودي
مانند
همه

مانند
من
و
مانند
دیگران

پس
این
انگیزشي
شد

تا
فریفتاران
بتنند
تار
عنکبوتین

خویش
را

گرد
تو.

" آري
آري
زندگي
زيباست

گربيفروزيش

رقص شعله اش

در
هر
كران
پيداست [٩]

پس ،
مرگ
ترا
زندگي
بخشيدند

دزدان
دريايي [١٠]
آنگاه
كه
مـــي

خواستند
فريفتاران
را
بيارايند . [١١]

با
تاج
شهامت
و
شهادت

مهرورز
سازند
مردمان

را
با
آنان

بدمند
در
طبل
توخالي

و
بدام
کشند
فرشتگان
را

در
دام
ابليسي
فريفتاران .

و
تو

سکوت
کردي
آنگاه

که
باید .
پس
رستي
و
به
سرزمین هاي

دور دست
کوچیدي
تو
قهرمان

نمي توانستي
شد
اما
پس

پرندة
مهاجر
شدي

و
زماني
تریبون
فریفتاران

تاجي
مرصع
بر
طالع

فریفتاران

" از قرق تا خروسخوان [۱۲]

شمه اي
از
فريب
تو
بود .

دستان

خون آلود
در
دستكش

سپيد
دزدان دريايي
را

نمي ديدي

ترا
فريفتند
دزدان دريايي

همچنانكه
ديگران
را .

خواندم
بر
تو

تبریزقهرمان را

" چریك "
را

" سپاه خورشید "

" سه برادر
فدایي "
....

اما
ترا
نگرفت
زیرا
تو
نبودي

آنچنان
که
باید

از سرشت ویژه
بگذار
تا
بر
تو

و
بر
همه
بشکوفانم

يوسف
مقدس
را .

تو
مرا
به
چيزي
نگرفتي

گفتي كه شعر تو در خورد كودكان است
و آن شعر چنين بود :

اما
من
ساختم
قصيدة
" تمام مطلع "

" ذوقافتين "

من
سربلندم
به
خلاقيت
خود

" نسيم بهار "
بر من
وزيد

آنگاه که **" رفقا پنجره را باز مي کردند "**

و
من
بر
تو
خواندم

و تو
به
سردي
از آن
گذشتي:

" خوش باوري
جوان
نو آزموده

اسير
پندار
چريك

..... "

" شرابي ارغواني

در سينه اي آتشين "

جواني
که
پرچم
انقلاب
را

مي طلبيد
و
تاج
رزم
را

بر
تارك
شهر
مي افروخت

" فرداي زرّين ، بال خونين –

مي گشاد "!

" بهار بهشت آيين

شراب فرحبخش و يار حور سرشت "! [١٣]

يل جهان
را
ستودي
با مثنوي كه

تاكنون
چون او
سروده
نشده
بو د .... [١٤]

باستقبال
" چهل سالگي رفتي "

درحالي که
مشعل
در کف
تبهکاران

بود [۱۵]

" صفر "
مرد
بود
و
شب

سياه
تبهکاران
را
درکميته مرکزي

دروغين
نيفروخت

با
خورشيدي
در
انبان

" بيزيم قهرمان
بيزيم قهرمان "

تو
فریب
خوردي

اما
صفر
آن زمان
فریب
نخورد

در آینده چه خواهد کرد ؟
فریب خواهد خورد ؟

" تو
آب
سرد
زدي

بر سخن
از آتش تیز "

آنگاه که " من غلام آن کلمات بودم که آتش انگیزد " [۱۶]

" دیداري با آتش و عسل "

" اعتصاب "

کوتاه بود

و **" جلاد هفت خواهر یائسه نبود "**

و محلل دزدان دریایي بود ،

كه بجاي شنل
ردايي
بدوش

اندازند

" مهرباني به شهر باز گرديد "

اما
بسي
كوتاه بود

هفت خواهر يائسه

انبان خود را
از
خون
جوانان
انباشتند

لاله هاي سرخ نعماني .

" واژه اي به شكوفه نشانديم ":

اما
آن
آزادي
نبود

مغاك
خون بيزان

دزدان دريايي بود

جشن
جواني
بازيافتگي
هفت خواهريائسه بود .

" قصيده اي
دراز است
رستاخيز "

و هنوز ما در نيمه راهيم
سنگلاخ هاي دراز ناك

و

تالاب هاي خون و آتش

آري

فسونگر رنج

" فرشي مي بافت

قالي تاريخ . "

تو

" چراغي فرا راه طوفان " بودي [۱۷]

اما طوفان را عمردراز است

توگويي
اينك

آغاز
است

هرچند
خورشید امید

بانجابت
بر
فراز
کهکشان

مي درخشد

هزار دستان !

بیاد
آور
آن

روز
که
باخود
خواندم

آن
زمان
که
تازیانه ها
فرود

مي آمد :

" بشکن تنم شکنجه

محال است زیر درد

رازي تو بشنوي زمن و همرهان من

شلاق جور نشنودش ناله ها و راز ....“ [۱۸]

و
چگونه
فراموش
کنم
من

خورشید
را ؟

اردیبهشت هفتاد و شش

حواشـــــــي

۱و۲) شنيده ام که بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ **سياوش کسرايي** را حکومت را حکومت **محمدرضا شاه** بازداشت کرد به او تعرّضي نکردند . فقط درجلوي او در گوش شخص ديگري سيلي خواباندند. **سياوش** بلافاصله تنفرنامه نوشت (تنفر نامه يا نفرت نامه يا توبه نامه ، نامه مانند کوتاهي بود که ازافراد **حزب توده** پس از سقوط **دکتر مصدق** مي گرفتند مبني بر ابراز انزجار و نفرت نسبت به **حزب توده)** . **سياوش کسرايي** بعد از آزادي شعري ساخت در رد توبه قبلي .

۳)ترجمان الاسرار : از القاب **خواجه شمس الدين محمد حافظ شيرازي**

٤) اشاره به شعر **سياوش کسرايي ،« پس از من شاعري آيد ».**

٥ و ٦) اشاره به اين مطلب که **سياوش کسرايي** درجواني در دوران **مصدق** در ادارة بهداشت که **طي طرح آمريکايي " اصل چهار "** تدارك شده بود کار مي کرد . و در مجلة اداره اشعاري مي ساخت که از وصل کردن حروف ا وّل آن عباراتي مانند **يانکي گوهم يا « مرگ بر شاه »** بدست مي آمد . باصطلاح علم ادبيات کلاسيك فارسي اين صنعت را "**توشيح** " خوانند .

۷) البته ماکياوليسم دو نوع است :
الف – ماکياوليسم **کوتاه مدت** که در کوتاه مدت موفقيت هايي را به دنبال دارد . اما بطور همه جانبه و با درنظرگرفتن کلية جوانب مسأله در نظر گرفته نشده و لذا در درازمدت يا زيان بسيار به بار مي آورد .
ب – **ماکياوليسم درازمدت** سياست ماکياوليستي است که با درنظر گرفتن کلية جوانب و با دورنماي مثلاً **صد ساله** (نتايجي که ممکن است در دوران **طولاني** به بار آورد) در پيش گرفته شده و اجرا شود.

۸) مراد **باند جنايتکار فرومايه ديو خوي کامبخش** است .

٩) قطعه اي از شعر جاودانة **سياوش كسرايي ، آرش كمانگير.**

١٠) مقصود امپرياليستهاي جنايتكار **انگليس و آمريكا** است .

١١) اشاره به مراسم تعزيت شاعر است .

١٢) نام قطعه شعري از **سياوش كسرايي .**

كنون كه مي وزد از بوستان نسيم بهشت

من و شراب فرحبخش و يار و حور سرشت

١٤) اشاره به مثنوي ستايش آميز **سياوش كسرايي**براي **تختي.**

١٥) اشاره به مجموعه شعري است كه **سياوش كسرايي** تحت عنوان **" چهل كليد "** به مناسبت چهل سالگي **حزب توده** نشر داد.

١٦) اشاره و تضمين از يك بيت **حافظ :**

غلام آن كلماتم كه آتش انگيـــــــزد
نه آب سرد زند در سخن بر آتش تيز

١٧) " ديداري با آتش و عسل " ، " قصيده دراز راه رنج تارستاخيز " ، " چراغي فرا راه طوفان " ، " اعتصاب " و" هزاردستان " " مهرباني را به شهر باز گردانيد "، " هفت خواهر يائسه " (اشاره به انحصارات عظيم دنياي امپرياليستي) ، **" واژه به شكوفه نشاندن "** و غيره از اشعار سروده شدة **سياوش كسرايي** در انقلاب ١٣٥٧

١٨) از قطعه شعري سروده **سياوش كسرايي** كه اينجانب در زندان **اوين** (**دوران محمد رضا شاه**) در حين شكنجه جسمي (زدن كابل به كف پاي خود) مي خواندم .